

عوامل مؤثر بر تعاملات اقوام گیل و دیلم با علویان در طبرستان

عباس ماهیگیر آبکنار، دانشجوی دکترای تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران
دکتر اللهیار خلعتبری، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)
دکتر عباس پناهی، استادیار دانشگاه گیلان

چکیده

قدرت‌گیری علویان در شمال ایران معلول تحولات سیاسی، فکری و نظامی مناطق غربی طبرستان، گیلان و دیلمان در برابر عباسیان بود. این پهنه‌گسترده به دلیل بهره‌گیری از شرایط طبیعی نه تنها در برابر اعراب مسلمان، بلکه در مقابل حکومت‌های مرکزی ایران نیز توانستند پایدار باشند؛ اما از سده سوم هجری به علت بهره‌گیری عباسیان از خاندان‌های ایرانی برای دستیابی بر مناطق فتح‌نشده گیلان و دیلمان، امکان مقاومت در برابر آنان بسیار دشوار شد. بدین جهت مردم طبرستان غربی و گیلان برای نشان دادن مخالفت خود در برابر عباسیان با انگیزه سیاسی و نظامی از مدعیان حکومت عباسی به ویژه علویان حمایت کردند. حکومت‌های محلی این سامان با دعوت از علویان از آنان به صورت ابزاری برای مخالفت با عباسیان استفاده کردند.

بر اساس یافته‌های پژوهش می‌توان این گونه استنباط کرد که برخلاف پژوهش‌هایی که تأسیس حکومت علویان در طبرستان را نتیجه تلاش‌های حسن بن زید می‌دانند، منافع مردم گیل، دیلم و طبرستان غربی موجب شکل‌گیری علویان در این سامان شد. هر چند این اقدام خاندان‌های کهن دیلمی در نهایت به نفع علویان تمام شد، اما بعدها دودمان‌های دیلمی با رنگ و لعاب اسلامی از درون علویان سر بر آوردند. در پژوهش حاضر با استناد به منابع و داده‌های تاریخی ضمن بررسی تعامل و تقابل دودمان‌های گیل و دیلم با علویان نقش شاخص‌های فرهنگی، نظامی و سیاسی مؤثر در روابط بین علویان و دیلمیان تحلیل و ارزیابی شده است.

واژگان کلیدی: دیلمان، خاندان‌های حکومت‌گر، طبرستان غربی، گیلان، علویان، عباسیان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۳

E-mail: allahyarkhalatbari@gmail.com

مقدمه

دیلمان و گیلان و طبرستان همواره در تاریخ ایران و منابع تاریخ و جغرافیایی سرزمینی با مردم سرکش و جنگجو معرفی شده است که هیچ‌گاه حکومت‌های مرکزی نتوانستند مردم این دیار را به اطاعت از خود وادار کنند؛ لذا پس از سقوط حکومت ساسانیان به‌ویژه گیلانیان و دیلمی‌ها در پناه عوامل طبیعی توانستند از ورود اعراب مسلمان به این مناطق مانع شوند؛ در نتیجه آنان با هر قدرتی که به‌گونه‌ای زمینه‌ساز ضعف قدرت حکومت‌های عرب مسلمان می‌شد، از نظر فکری با آن که وجوه مشترکی با برخی از آنان نداشتند، حمایت نظامی و سیاسی به‌عمل می‌آوردند.

در قرون نخستین اسلامی، سرزمین‌های غربی طبرستان و دیلم به‌عنوان پناهگاهی برای مخالفان خلفای عباسی و حکومت‌های دست‌نشانده آنان در ایران به‌ویژه شیعیان به‌شمار می‌رفت. اصلی‌ترین گروه مخالف، علویان بودند که پس از مهاجرت به سرزمین‌های شمالی ایران و در پیوند با دیلمیان و با هدفی مشترکی که عبارت از دشمنی با خلافت عباسی بود، حکومتی مستقل از خلفای عباسی را پایه‌ریزی کردند. نکته‌ای که در این موضوع حائز اهمیت است، تأثیر و سهم هریک از این نیروها در پیشرفت دیگری است. از طرفی، علویان به‌عنوان حکومتی شیعی متحد زیادی به نیروی نظامی دیلمیان متکی بودند و هرگاه نیروهای دیلمی خود را از بدنه حکومت علویان جدا می‌کردند، پایه‌های قدرت آنان سخت متزلزل می‌شد و به‌شدت آسیب‌پذیر می‌گشتند. از طرف دیگر، علویان با عرضه اسلام شیعی زیدی به دیلمیان سبب قدرت‌یابی آنان به‌ویژه زیاریان و آل‌بویه در عرصه سیاسی کشور شدند. البته پیش از ظهور آل‌بویه، دیلمیان حکومت‌های دیگری چون جستانیان را شکل داده بودند که سهم مهمی در تسلط بر کوهستان‌های شمال ایران و روابط با علویان داشتند.

علویان خیلی زود دریافتند که جهت بقای خویش ناچار به درپیش گرفتن راهبردی تهاجمی هستند. همان‌گونه که ذکر شد، علویان حکومتی متکی بر نیروهای نظامی دیلمی بودند و نظامیان دیلمی نیز بر اساس منابع تاریخی، همواره در پی کسب دستمزد و مواجب بیشتر بودند. از این‌رو، حکومتی که مبنای وجودی خود را بر حمایت نظامیان پایه‌گذاری کرده باشد، همواره نیازمند کسب منابع مالی جدید جهت تطمیع سپاهیان خود خواهد بود. در غیر این صورت، با خطر اضمحلال و فروپاشی مواجه خواهد شد.

مردم و خاندان‌های کهن طبرستان غربی، دیلمان و گیلان نقش انکارناپذیری در تشکیل علویان داشتند. با این حال مردم این پهنه با علویان به دلیل منافع خود در برابر عباسیان و طاهریان همکاری کردند، اما در سال‌های نخستین شکل‌گیری حکومت علویان در طبرستان غربی و گیلان شرقی از نظر مذهبی چندان روی خوش به آنها نشان نداده و گسترش تشیع زیدی در این مناطق به مرور صورت پذیرفت.

در پژوهش حاضر این پرسش مطرح است: علویان^۱ با چه رویکردی با حکومت‌ها و دودمان‌های کهن گیل، دیلم و طبرستان غربی مناسبات سیاسی، نظامی و فکری برقرار کردند؟ با توجه به پرسش این فرضیه مطرح می‌شود: ظهور علویان در عصر حکومت‌های متقارن هم‌زمان با تهدیدارزی و سیاسی‌دودمان‌های کهن دیلمان و گیلان بود؛ زیرا عباسیان با حمایت حکومت‌های ایرانی توانستند برای تصرف این پهنه خاندان‌های حکومت‌گر این مناطق را در فشار قرار دهند. لذا این دودمان‌ها با فراخواندن علویان و قراردادن کمک‌های سیاسی و نظامی به آنان در بلندمدت به بقا و تجدید حیات حکومت‌های شمال ایران کمک کردند.

نگارندگان تلاش دارند ضمن تحلیل مناسبات علویان با دودمان‌های دیلمی و گیلان و طبرستان غربی نقش و کارکرد کمک‌های نظامی و فکری و سیاسی آنان در کامیابی‌ها علویان و تأثیر آنها در برآمدن و شکل‌گیری دودمان‌های دیلمی در تاریخ ایران را تجزیه و تحلیل کنند. در زمینه موضوع مورد بحث پژوهش‌هایی در قالب کتاب و مقاله‌های علمی و پژوهشی انجام شده است، اما تاکنون درباره تأثیر عوامل نظامی بر شکل‌گیری مناسبات علویان و دودمان‌های کهن پژوهشی انجام نشده است. روش پژوهش با تکیه بر روش تاریخی و به شیوه توصیفی و تحلیلی و استنتاج داده‌های مآخذ تاریخی انجام می‌پذیرد.

عوامل سیاسی و نظامی مؤثر بر شکل‌گیری علویان در طبرستان غربی و دیلم

در یک نگاه گذرا به جغرافیای سیاسی طبرستان غربی، گیلان و دیلمان می‌توان به جذابیت این سرزمین از سوی داعیان و مخالفان حکومت‌های مرکزی ایران پی برد. این سرزمین نه تنها برای مدعیان قدرت جاذبه قدرتمندی به‌شمار می‌رفت، بلکه اغلب فرّ و نحلّه‌ها این سرزمین را برای برنامه‌های سیاسی خود جایگاه مناسبی می‌یافتند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۶۵).

در سده‌های نخست اسلامی، سرزمین‌های غربی طبرستان و دیلم به‌جهت فشارهای عقیدتی و سیاسی زیادی که از سوی امویان و عباسیان بر مخالفانشان وارد می‌شد، به‌عنوان پناهگاهی برای مخالفان خلفای عباسی و حکومت‌های دست‌نشانده آنان در ایران به‌ویژه شیعیان و گروه‌های دیگر به‌شمار می‌رفت (اصطخری، ۱۳۶۸: ۷۹). خوارج و علویان اصلی‌ترین گروه مخالف امویان و عباسیان بودند. با این حال خوارج به‌جهت عقاید افراطی خود از چندان جایگاهی در شمال ایران برخوردار نبودند. اما علویان پس از مهاجرت به سرزمین‌های شمالی ایران و در پیوند با دیلمیان و با هدفی مشترک که عبارت از دشمنی با خلافت عباسی بود، حکومتی مستقل از خلفای عباسی پایه‌ریزی کردند. نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است، تأثیر و سهم هریک از آنان در پیشرفت دیگری است. از طرفی، علویان به‌عنوان حکومتی صرفاً نظامی متحد زیادی به نیروی نظامی دیلمیان متکی بودند و هرگاه نیروهای دیلمی خود را از بدنه حکومت علویان جدا می‌کردند، پایه‌های قدرت آنان سخت متزلزل می‌گردید و به‌شدت آسیب‌پذیر می‌شدند. از طرف دیگر، علویان با عرضه اسلام شیعی به دیلمیان سبب قدرت‌یابی آنان به‌ویژه زبیریان و آل‌بویه در عرصه سیاسی کشور شدند. البته پیش از ظهور آل‌بویه، دیلمیان حکومت‌های دیگری چون جستانیان را شکل داده بودند که سهم مهمی در پراکنده شدن آن‌ها داشتند.

علویان پس از استقرار در سرزمین گیلان و دیلمان از شیوه‌های نظامی دیلمی‌ها سود جستند، لذا شیوه نبردهای تهاجمی دیلمی‌ها را در برنامه‌های نظامی خود قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که برای بقای خویش ناچار به درپیش گرفتن راهبردی تهاجمی‌اند. علویان در بدو تأسیس توسط مردم و دودمان‌های طبرستان غربی، حکومتی متکی بر نیروهای نظامی بودند و نظامیان نیز براساس منابع تاریخی، همواره در پی کسب دستمزد و مواجب بیشتر بودند. حکومتی که مبنای وجودی خود را بر حمایت نظامیان پایه‌گذاری کرده باشد، همواره نیازمند کسب منابع مالی جدید جهت تطمیع سپاهیان خود خواهد بود. در غیر این صورت، با خطر فروپاشی مواجه خواهد شد. چنان که بعدها مردآویج فرمانده سپاه اسفار شیرویه جهت جلب نیروهای نظامی اسفار

به خود به بذل مال میان آنان پرداخت و علی بن بویه نیز همین روش را در قبال مردآویج درپیش گرفت. این شیوه یکی از ویژگی‌های دولت‌های محلی شمال ایران جهت حفظ نیروهای نظامی بود.

تأثیر سیاسی فرهنگی قیام یحیی بر تعاملات فکری و نظامی دیلمیان با علویان

شکل‌گیری حکومت علویان در طبرستان غربی و دیلمان صرفاً نتیجه اعتراض مردم کلار و دعوت مردم این سامان از حسن بن زید نبود؛ زیرا از دوره‌های پایانی امویان، مردم این پهنه با آرا و اندیشه‌های علویان و جهت‌گیری‌های سیاسی و نظامی‌شان آگاه بودند. قیام یحیی بن عبدالله در دیلم آغازگر دوره‌ای جدید در روابط دیلمیان با علویان است (لاهیجی، بی تا: ۱۵). پادشاه جستانی با آن که یحیی را در پناه خود گرفته بود، وی را به نمایندگی خلیفه، هارون الرشید عباسی تحویل داد. با این که دیلمیان با خلافت عباسی سر سازش نداشتند این پرسش مطرح می‌شود که به چه دلایلی پادشاه جستانی حاضر به معامله یحیی با خلیفه عباسی شد و از او به عنوان ابزاری برای تهدید نظامی و فکری علیه خلیفه سود نجست. پاسخ این پرسش را باید در اوضاع سیاسی عصر هارون الرشید جست. به نظر می‌رسد پادشاه جستانی فرد زیرکی بوده و به این نتیجه رسید که یحیی از توانایی لازم نظامی و فکری برای مقابله با خلیفه عباسی برخوردار نیست. گفته می‌شود خود یحیی نیز در ادامه نبرد و مخالفت با خلیفه عباسی تردید داشت (طبری، ۱۳۶۳: ۵۲۴۱؛ اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۱۲). از این رو پادشاه دیلم علاوه بر این که با این کار قلمرو خود را از هجوم لشکریان عباسی مصون نگه داشت، باج کلانی بابت عدم حمایت از یحیی دریافت کرد و از سوی دیگر خون یحیی بر گردن هارون الرشید نهاده شد (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۰۹ و ۳۱۱؛ الشامی، ۱۳۶۷: ۱۶۵؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۳۴۷).

گام دیگری که موجب پیوند فکری و تاحدودی نظامی دیلمی‌ها با علویان شد، مهاجرت علویانی بود که برای همراهی با امام رضا از حجاز به خراسان رهسپار شدند. آملی می‌نویسد: «چون این خبر در عالم فاش گشت، سادات علویه از اطراف شام و حجاز و عراق و یمن و مدینه و هر جا که بودند، روی به خراسان نهادند تا به رضا علیه السلام بییوندند» (آملی، ۱۳۴۸: ۶۱). سادات علوی به حدود ری رسیده بودند که خبر شهادت امام رضا (ع) را دریافت کردند. با شهادت آن حضرت، سادات نیز مورد تعقیب قرار گرفتند و برخی از آنان در همان نواحی به شهادت رسیدند؛ اما اکثریت باقی مانده به کوه‌های دیلمان و طبرستان پناه بردند (همان: ۳-۶۲).

نکته‌ای که در این گزارش‌های تاریخی ناگفته باقی می‌ماند، عدم اشاره به مخالفان و کسانی است که علویان را به قتل رسانده‌اند. مشخص نیست علویان به دست چه کسانی کشته شده‌اند. اگر این افراد در خارج از مرزهای دیلمستان کشته شده باشند، قتل این افراد از سوی عاملان خلیفه صورت گرفته است. اما با توجه به برخی از نشانه‌ها که آشکار می‌سازد، عده‌ای به دیلمستان مهاجرت کرده‌اند، به یقین باید توسط دیلمی‌ها به قتل رسیده باشند. با این حال این پرسش مطرح می‌شود، دیلمی‌ها که از مخالفان خلیفه بوده‌اند با این کار چه هدفی را دنبال می‌کرده‌اند. با توجه به شرایط سیاسی و نظامی آن دوره می‌توان چنین استنباط کرد که خاندان‌های حکومت‌گر دیلمستان هنوز چندان باوری به این مهاجران سرگردان علوی نداشتند و آنها را به چشم اعراب سرگردانی می‌دیدند که اتحاد با آنها نه تنها موجب خشم خلافت، بلکه ایجاد هزینه سیاسی برایشان خواهد بود. از این رو با سرکوب و قتل علویان موجب ایجاد ثبات در مرزهای خود با قلمرو تحت سیادت خلافت عباسی شدند؛ برای نمونه یکی از معروف‌ترین زعمای علوی که در این دوره در گیلان به قتل رسید، جلال‌الدین اشرف است که گفته می‌شود در جنگ با خاندان‌های محلی کشته شده است (گیلانی، ۱۳۵۲: ۲۳) با این حال، این مسئله موجب عدم مهاجرت سادات به دیلمان نشد، زیرا خاندان‌های دیلمی به هر روی به جهت وجوه مشترک با علویان در دشمنی با خلافت آنها را ابزار سیاسی و نظامی علیه منافع خلافت در خارج از مرزهای خود می‌دیدند. در نتیجه در دوره ضعف سیاسی و نظامی خلافت، مهاجرت علویان به دیلمان و طبرستان با روی کار آمدن خلیفه متوکل شتاب بیشتری گرفت. متوکل دشمن سرسخت علویان بود. ابن‌اسفندیار می‌نویسد: «سادات علویه به عهد او به کنج‌ها و به وادی و خرابی‌ها متواری بودند» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۲۶).

در سال ۲۳۶ ق، متوکل دستور تخریب مرقد امام حسین (ع) را صادر کرد و شیعیان را از زیارت حرم آن حضرت منع کرد. برخورد سخت و خشن با شیعیان، بار دیگر آنان را به خروج و قیام واداشت. مهم‌ترین آن‌ها قیام یحیی بن عمر در کوفه در سال ۲۵۰ ق. بود^۲ (طبری، ۱۳۸۴: ۶۰۳۶، ۶۱۲۸). خلیفه مستعین، محمد بن عبدالله را مأمور سرکوب او کرد. با کشته شدن یحیی بن عمر شمار زیادی از سادات همراه وی که جان سالم به در برده بودند، به منظور یافتن پناهگاهی امن، راهی کوهستان‌های دیلمان و طبرستان شدند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۸۰).

با وجود این که در این دوره علویان به جهت فشار خلافت عباسی به کوهستان‌های طبرستان و دیلم روی آوردند، این حرکت آنان منجر به شکل‌گیری اتحادیه سیاسی و نظامی علیه خلافت عباسی نگشت. مهاجران علوی در این زمان به دیلم و طبرستان و گیلان صرفاً به عنوان پناهگاه امنی می‌نگریستند (پناهی، ۱۳۹۳: ۳۴). از سوی حکومت‌های دیلمی به علت ناتوانی نظامی مهاجران علوی آنها را متحد سیاسی و نظامی نمی‌دانستند. از سوی دیگر درگیری‌های داخلی خلافت عباسی موجب عدم توجه آنان به قلمرو گیلان، طبرستان غربی و دیلمان بود. در نتیجه دلیلی برای بهره‌گیری علویان از مبارزه نظامی حکومت‌های دیلمی در برابر خلافت وجود نداشت.

تأثیر سیاست‌های خلیفه عباسی بر تعاملات گیل و دیلم با علویان

پیش از بررسی و تجزیه و تحلیل دلایل خیزش مردم و خاندان‌های طبرستان غربی علیه نمایندگان خلافت عباسی و دعوت از حسن بن زید به این پهنه، باید جغرافیای سیاسی حضور اعراب و نفوذ اسلام در شمال ایران را بررسی و تجزیه و تحلیل کرد.

اعراب پس از تصرف کامل ایران به طبرستان روی آوردند و از مسیر گرگان و مرز طبرستان در همیشه توانستند با تلفات بسیار بر این سرزمین غلبه کنند. هرچند این پیروزی آنان با هزینه‌های گزافی برایشان همراه بود، زیرا در دوره امویان و عباسیان بارها مردم طبرستان بر آنها شوریدند و آنها با تحمل هزینه‌های گزاف توانستند به سرکوب مردم این دیار بپردازند (پناهی، ۱۳۸۹: ۲۳). با این حال اعراب مسلمان از هر سوی که به سرزمین دیلم روی آوردند با سد محکمی مواجه شدند. آنها از سوی طبرستان در چالوس متوقف شدند و این شهر را ثغرشین کردند و همین اتفاق نیز در قزوین روی داد و آنها از قزوین نیز فراتر نرفتند. از این رو دیلمان و گیلان سرزمینی فتح‌نشده برای حکومت‌های عرب باقی ماند. در طبرستان نیز عباسیان برای حفظ این سرزمین مجبور شدند تا به طور غیرمستقیم با گماشتن مباحثان خود بر این سرزمین حکومت کنند. این روش هرچند در کوتاه مدت منجر به ثبات و عدم هزینه مستقیم سیاسی برای عباسیان شد، اما به دلیل منفعت طلبی مباحثان خلیفه بستر قیام در برابر خلافت عباسی و ایجاد اتحاد سیاسی بین خاندان‌ها و مردم این پهنه با علویان را که مترصد چنین شرایط بودند، فراهم آورد. مهم‌ترین متحد سیاسی خلیفه در این زمان در مناطق شرقی ایران و جهان اسلام، طاهریان بودند که با جدیت و وفاداری کامل به خلیفه عباسی خدمت می‌کردند. در نتیجه

خلیفه اداره‌امور طبرستان را به‌دلیل این که طبرستان در قلمروشان قرار گرفته بود، کم‌وبیش به آنان واگذار کرد.

در اواسط سده سوم هجری پس از کشته شدن یحیی بن عمر از سویمحمد بن عبدالله، خلیفه به پاس این خدمت از املاک خالصه خویش در طبرستان تیول‌هایی به وی بخشید. از جمله تیولی بود واقع در منطقه‌ای میان کلار و چالوس که در مجاورت سرزمین دیلم قرار داشت. دست‌اندازی‌های محمد بن طاهر توسط جابر بن هارون نصرانی بر اموال مردم طبرستان غربی و همچنین هجوم گاه‌وبی‌گاه وی به سرزمین دیلم و غارت اموال مردم موجب ایجاد بستر نارضایتی و شورش علیه خلافت عباسی و طاهریان در کلار و چالوس شد. البته در این زمان به دلیل این که دیلمیان نیز دل خوشی از طاهریان و عباسین نداشتند، آماده‌این خیزش بودند (طبری، ۱۳۸۴، ۶-۶۱۳۴).

در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که جنبش ضد عباسی مردم طبرستان، صرفاً ناشی از دست‌اندازی مأموران حکومتی آل طاهر بر یک قطعه زمین نبود. در حقیقت، تضاد منافع بزرگان منطقه با گماشتگان طاهریان و نیز ظلم و ستم پایدار عمال طاهری نسبت به مردم منطقه که سبب نارضایتی عمیق اهالی از وضع موجود گشته بود، موجب شد تا محمد و جعفر تصرف زمین مورد استفاده مردم را دست‌آویزی برای برانگیخته شدن خشم مردم قرار دهند. به عبارتی، این عامل شرط پیدایش جنبش نبود، بلکه عاملی شتاب‌دهنده بود که به شکل‌گیری آن سرعت بخشید و باعث شد که مردم تحت‌تأثیر فشارهای اقتصادی و اجتماعی خواهان پایان بخشیدن به سلطه عباسیان و گماشتگان‌شان برآیند.

در مرحله نخست جنبش، مردم طبرستان غربی از کامیابی‌های سیاسی و نظامی برخوردار شدند، با این حال محمد و جعفر کلاری که یقین داشتند سلیمان طاهری انتقام سختی از آنان خواهد گرفت، و از آنجا که به‌تنهایی قادر به مقابله با او نبودند، نزد همسایگان دیلمی خود رفتند و از آنها کمک طلبیدند. دیلمیان که در دشمنی و مخالفت با خلفای عباسی و دست‌نشانگان آنان سابقه‌ای دیرینه داشتند و نیز به سبب کینه‌ای که از محمد بن اوس به دلیل کشتار آنان در دل داشتند، پذیرفتند که همسایگان خویش را در نبرد با طاهریان یاری برسانند (همان: ۶۱۳۶). دیلمیان مردمی جنگجو بودند و استفاده از نیروی آنان موجب ایجاد رعب در دشمن بود. این مردمان به‌گفته مؤلف گمنام حدود العالم همواره به نبرد مشغول بودند و پیشه‌شان جنگاوری و نبرد بود.

پیوستن دیلمیان به جنبش مردم طبرستان غربی، آنان را بسیار دلگرم کرد و به پیروزی امیدوار ساخت. با این حال دیلمی‌ها و مردم طبرستان غربی برای ایجاد فشار بر خلافت عباسی و رها شدن از تنگنای سیاسی به دنبال متحدی بودند که با ایجاد فضای ایدئولوژیکی عباسیان را به خود مشغول کند و آنها در مسئله قدرت سیاسی در جهان اسلام به چالش وارد کند. بهترین و قوی‌ترین نیروی سیاسی که توانایی ایجاد چنین چالش سیاسی را در برابر عباسیان داشت، علویان بودند. این گروه فکری و مذهبی سابقه‌ای دیرین در دشمنی با عباسیان داشته و از زمان امویان تا آن دوره با دیلمی‌ها ارتباط سیاسی داشتند.

تنها مسئله باقی‌مانده برگزیدن فردی واجد شرایط برای رهبری جنبش ضدخلافت بود. از این رو مهتر قوم، عبدالله بن وندامید، به نزد محمد بن ابراهیم از بزرگان علوی که در روایان^۳ سکونت داشت، رفتند و خواستار بیعت با وی شدند. اما محمد درخواست آنان را نپذیرفت و گفت: «من اهلیت خروج ندارم، اما مرا دامادی است که خواهرم را دارد، شجاع و کافی و عالم و حرب‌ها دیده و وقایع و حوادث را پس‌پشت کرده، به شهر ری، اگر نبشته من آنجا برند او قبول کند و به مدد و قوت او شما را مقصودی برآید» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۲۸). این فرد حسن بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بوده است. با توجه به گفته‌های این علوی می‌توان چنین استنباط کرد که وی چندان به جنبش سیاسی و نظامی اعتقاد نداشت و هدایت مردم کلار به سمت حسن بن زید نشان می‌دهد که این داعی مترصد شرایطی برای کسب قدرت و ایجاد حکومتی علوی بوده است.

به گزارش طبری پس از ورود حسن بن زید علاوه بر حضور حاکمان محلی طبرستان غربی، بزرگان دیلم از جمله وهسودان بن جستان فرمانروای دیلم همراه بوده و سرانجام براساس اتحادیه‌ای سیاسی نظامی در بیست و پنجم رمضان سال ۲۵۰ ق،^۴ بر اقامت کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) و امر به معروف و نهی از منکر با او بیعت کردند (طبری، ۱۳۸۴: ۷-۱۳۶۶؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۲۸). با این حال در این عهدنامه نشانه‌ای از تغییر و آیین دیلمیان و گروش آنان به اسلام دیده نمی‌شود. در نتیجه از مفاد عهدنامه می‌توان این‌گونه استنباط کرد که هدف دیلمیان از دعوت حسن بن زید ایجاد جبهه‌ای جدید و کم کردن فشار عباسیان بر طبرستان و دیلمیان بود.

دیلمیان تا سده دوم هجری به طور گسترده به اسلام روی نیاورده بودند و در پیمان‌نامه بین آنان و حسن بن زید نیز اشاره به عدم تبلیغات دینی از سوی علویان نشده بود. در نتیجه حسن بن زید

پس از بیعت بزرگان دیلم و طبرستان، داعیانی را به مناطق مختلف اعزام کرد. با این حال به نظر نمی‌رسد تا پایان دوره علویان مردم چندان روی خوش به علویان نشان داده باشند و تنها گروه‌های کوچکی به آنها پیوستند. اما نقطه اتکای آنان بر نیروی رزمنده دیلمی بود. حسن بن زید پس از تحکیم موقعیت سیاسی و نظامی خود در طبرستان غربی و دیلم شرقی علاوه بر استفاده از نیروی رزمی دیلمیان از اسپهبدان طبرستان که از سوی عباسیان در خطر بوده و مورد ایذا طاهریان قرار می‌گرفتند، بهره برد و در نتیجه موفق شد آمل را تصرف کند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۸۵). حسن بن زید آمل را پایگاه اصلی خود قرار داد و از این پس، دیلمیان بخش بزرگی از سپاه علویان را تشکیل دادند.

اسپهبد قارن بن شهریار باوندی که خواستار حکومت طبرستان بود، به منظور رسیدن به مقصود خود، کوشید با حسن بن زید علیه سلیمان بن عبدالله همدست شود. حسن بن زید که نسبت به اسپهبد بدبین بود، نامه‌ی او را به دیلمیان نشان داد و آنها نیز نظر وی را تأیید کردند. سرانجام، حسن بن زید علی‌رغم تلاش‌های سلیمان بن عبدالله و اسپهبد قارن موفق شد ساری را تصرف کند. سلیمان که به استرآباد گریخته بود، قاصدی به خراسان فرستاد و درخواست کمک کرد. او با کمک سپاه اعزامی خراسان توانست حسن بن زید را شکست دهد و به چالوس عقب براند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴-۲۳۱). دلیل شکست حسن بن زید، عدم حضور نیروهای دیلمی بود که پس از تصرف ساری به دیلمان بازگشته بودند. سلیمان بن عبدالله به تعقیب حسن بن زید پرداخت و این بار با اسپهبد قارن متحد گردید. حسن بن زید که توان رویارویی با آنان را در خود نمی‌دید، بار دیگر از گیل‌ها و دیلمیان درخواست کمک کرد و با قبول پرداخت دستمزد بیشتر، سپاهی داوطلب از نیروهای دیلمی تشکیل داد. جنگ در محلی به نام «لاویج‌رود» روی داد (همان: ۲۳۴). حسن بن زید با توجه به این که از نظر نظامی وابسته به سپاه دیلمی خود بود و از تاکتیک‌های نظامی‌شان سود می‌جست با استفاده از تدبیر دیلمیان موفق شد این نبرد را به سود خود خاتمه بخشد. پس از این نبرد سراسر طبرستان در اختیار داعی علوی قرار گرفت.

سلیمان بن عبدالله در استرآباد مشغول تجدید نیرو برای مقابله با او بود. نیروهای دیلمی به سرزمین خود بازگشته بودند و اسپهبد پادوسبان به دستور وی به جنگ با اسپهبد قارن مشغول بود. بنابراین، زمانی که خبر حمله سلیمان بن عبدالله را دریافت کرد، به چالوس گریخت و در همین زمان، وهسودان بن جستان فرمانروای دیلم پیمان خود را با حسن بن زید بر هم زد و بلافاصله چند روز پس از آن به طور ناگهانی درگذشت. با مرگ او، چهارهزار جنگجوی دیلمی به حسن بن زید

پیوستند(همان: ۶- ۲۳۵). مرگ ناگهانی فروانروای جستانی این گمان را به ذهن می‌رساند که حادثه یاد شده تصادفی نباشد. منابع تاریخی از حسن بن زید به عنوان فرمانروایی زیرک یاد می‌کنند(همان). حتی شیوه به قدرت رسیدن وی نشانه‌ای از جاه‌طلبی اوست. حسن بن زید پس از تصرف آمل در یکی از نخستین اقدامات خود بسیاری از بزرگان آمل را که با او مخالف بودند، از دم تیغ گذراند. مرگ وهسودان جستانی بلافاصله پس از جدا شدن از حسن بن زید نشان از توطئه مرگ او به علت نارضایتی داعی از وی بود. زیرا پس از مرگ ناگهانی وهسودان، متعاقب آن پیوستن گروه بسیاری از سپاهیان به داعی علوی، این احتمال که وهسودان توسط نیروهای وفادار به حسن بن زید کشته شده باشد، قوت می‌گیرد. درباره علت روی گردانی وهسودان از داعی علوی می‌توان دو علت ذکر کرد: ۱. گسترش قدرت سیاسی علویان در منطقه و احساس خطر جستانیان از این موضوع؛ ۲. گسترش اسلام در میان دیلمیان که سبب کنار گذاشتن آیین گذشتگان شده بود.

به طور کلی حکومت علویان حکومتی وابسته به نیروهای نظامی بود و وفاداری نظامیان نیز تنها با پرداخت دستمزد و مواجب به موقع تضمین می‌شد. سلیمان بن عبدالله که دریافت بود نقطه اتکای سپاه حسن بن زید، دیلمیان می‌باشند، با بهره‌گیری از این خصلت سعی در جدا کردن نیروهای دیلمی از بدنه سپاه علویان و ضربه زدن به حسن بن زید برآمد. از این رو، هفت هزار دینار زر و جامه‌های بسیار از راه دریا نزد خورشید پادشاه دیلم^۵ که روابط دوستانه‌ای نیز با علویان نداشت، فرستاد تا دیلمیان را از کمک به حسن بن زید بازدارد (همان: ۲۳۷). عامل حسن بن زید در چالوس از این توطئه آگاه شد و کشتی حامل اموال را توقیف کرد و اموال و فرستادگان سلیمان را نزد داعی فرستاد. او نیز اموال مزبور را میان دیالمه سپاه خویش تقسیم کرد و با این وصف، موقعیت خورشید نزد مردم تضعیف شد. آن‌گاه، حسن بن زید از مامطیر به چمنو رفت و دیلمیان را سوگند به وفاداری داد و از آنان خواست تا از او اطاعت کنند(همان). از این نکته می‌توان دریافت که دیلمیان نیروهای مطمئن و وفاداری برای علویان نبودند و این امر به خصلت استقلال طلبی و آزادمندی آنان بازمی‌گردد. از سوی دیگر نقش عوامل مالی و اقتصادی در جهت‌گیری‌های سیاسی و نظامی دیلمیان بسیار مؤثر بود.

دیلمیان که موفقیت‌های حسن بن زید را نتیجه نیروی جنگی خود می‌دانستند، به مرور حس برتری طلبی بر آنان غلبه یافت. این امر سبب درگیری میان یاران حسن بن زید، از جمله فردی به نام مسغان با دیلمیان شد. حسن بن زید که برای مقابله با دشمنان به نیروی نظامی دیلمیان

نیازمند بود، بنابر مصلحت با آنان مدارا کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۰-۲۳۹). حسن بن زید حتی حاضر شد یکی از فرماندهان خود را قربانی بهره‌گیری از نیروی نظامی دیلمیان کند. این مسئله نشان‌دهنده اهمیت نظامی دیلمیان در نظام سیاسی و حکومتی علویان بود.

یکی از حوادث مهم و تأثیرگذار بر تاریخ حکومت علویان که موجب پررنگ شدن اهمیت استراتژیکی نقش جغرافیای طبیعی گیلان و دیلمان در دولت علویان گشت، لشکرکشی لیث صفار به قلمرو حسن بن زید بود. داعی علوی در برابر او متحمل شکست سنگینی شد و به ناچار به دیلم گریخت. با این که یعقوب موفق به غلبه بر علویان شد، بدی آب‌وهوا و ناآشنایی یعقوب با محیط جغرافیایی طبرستان که به نابودی بسیاری از سپاهیان منجر شد، او را وادار به خروج از طبرستان کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۶-۲۴۵). در ماجرای لشکرکشی یعقوب، سخنی از همراهی جستان بن وهسودان با حسن بن زید به میان نمی‌آید. گویا پادشاه جستانی در این زمان، بی‌میل به نابودی علویان نبود. از این رو حسن بن زید در برابر لشکر صفاریان تنها ماند. و جنگل گیلان و دیلمان تنها مأمن وی بود. پس از خروج یعقوب لیث از طبرستان، در سال ۲۶۱ ق. این بار باز دیلمیان بودند که زمینه قدرت‌یابی دوباره وی را فراهم آوردند. مردم گرد او جمع شدند. رفتار حسن بن زید پس از بازگشت دوباره به قدرت، بسیار خشن و سرسختانه بود. او چالوس را به این دلیل که مردمش به یعقوب یاری رسانده بودند، سوزاند و املاک آن‌ها را به‌عنوان تیول به دیلمیان واگذار کرد (طبری، ۱۳۷۳: ۶۴۴۴). نظیر این رفتارها بارها از سوی حسن بن زید در برابر مخالفانش دیده می‌شود.

در سال ۲۶۳ ق، به‌علت هجوم ترکان به طبرستان این بار نیز حسن بن زید ناچار به کمک و یاری به دیلمیان گشت. او برای دفاع از قلمرو خود با سپاهی بزرگ که دوهزار نفر از آنان را دیلمیان تشکیل داده بودند، به مقابله با ترکان رفت و شکست سختی به آنان وارد آورد. بدون شک فنون نظامی و جنگی دیلمی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در پیروزی او بر ترکان داشت. اما پس از این نبرد روابط او با گروه دیلمی سپاهیانش تیره و تار شد. دیلمی‌ها که به فرماندهی «شاری» به سبب درخواست مواجب بیشتر در گرگان شوریده بودند، به سختی مجازات شدند. حسن بن زید حتی دستور قتل و غارت گرگانیان به‌علت کمک به شاری و دیلمی‌ها را صادر کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۷-۲۴۶).

این رفتارهای سرسختانه حسن بن زید در سال‌های پایانی حکومت وی با دیلمی‌ها بارها تکرار شد. او در شورش دیگری که از سوی دیلمی‌ها در برابر وی رخ داد با سرسختی پاسخ

داد؛ دستور قطع دست و پای حدود هزار نفر از دیلمیان را به علت دزدی و ایجاد ناامنی صادر کرد. این اقدام خشونت‌آمیز، خشم دیلمیان را برانگیخت. و اندک‌اندک وی را در برابر دشمنانش تنها گذاشتند (همان: ۸-۲۴۷).

تأثیر عوامل نظامی بر تعاملات گیل و دیلم و علویان

پس از درگذشت حسن بن زید روابط دیلمیان با جانشین وی محمد بن زید تحت تأثیر اوضاع سیاسی و اقتصادی شمال ایران به‌ویژه گیلان و دیلمان قرار داشت. با آن که حسن بن زید برادرش محمد را به جانشینی برگزید، دامادش به‌جهت نبودن جانشین داعی توانست با جلب حمایت دیلمیان قدرت قلمرو علویان را قبضه کند.

قائم اموال موجود در خزانه علویان را برای بیعت گرفتن برای خود، میان مردم پخش کرد. از این رو جمعی از بزرگان دیلم و نیز اسپهبد قارن و اسپهبد پادوسبان به او پیوستند. علاوه بر این، گروهی از سرداران محمد بن زید نیز با او همراه شدند. محمد بن زید به دلیل این که دیلمیان به قائم پیوستند، قدرت را از کف خود از دست رفته می‌پنداشت؛ در نتیجه به رافع بن هرثمه پیوست. با این حال پیوستن به رافع موجب غلبه بر قائم نشد، بلکه ناراضی دیلمیان از قائم و پرداخت نکردن حقوق سپاهیان و همچنین مصادره اموال مردم و افزایش ظلم و ستمی که او اعمال می‌کرد، موجب گسترش ناراضی و پیوستن مردم به محمد بن زید شد (همان: ۵۱-۲۴۹).

علویان از آغاز روی کار آمدنشان برای بقای حکومت خویش راهبردی تهاجمی در پیش گرفتند. در دوره حکومت محمد بن زید با وجود ناراضی وی از دیلمیان، او با استفاده از نیروی جنگی دیلمیان و سپاه گیل خود برنامه گسترده‌ای جهت گسترش فتوحات تدوین نمود. هر چند وی در مرحله نخست موفق شد گرگان را به دلیل درگیری در خراسان با کمک دیلمیان تصاحب کند، اما این موفقیت‌های وی گذرا بود. (همان: ۲۵۲).

محمد بن زید همانند برادرش حسن بن زید برای این که تمایل زیادی به فتوحات و گسترش ایدئولوژی تشیع زیدی در مناطق هم‌جوار طبرستان داشت، مجبور به بهره‌گیری از نیروی رزمی دیلمیان و دیگر خاندان‌های حکومت‌گر پهنه شمال ایران داشت. با این حال رویکرد تمام دودمان‌های شمال ایران با وی مهرآمیز نبود؛ زیرا خاندان‌های طبرستان علویان را به چشم تهدیدی جدی می‌دیدند که قلمروشان مورد تهدید آنان بود. در صورتی که علویان در گیلان و

دیلمان از چنین موقعیت سیاسی و نظامی خردار نبوده و روابط دیپلماتیک‌ها با علویان براساس منافع مشترکشان بنا شده بود.

محمدبن زید از برادرش حسن بن زید از نظر سیاسی جاه طلب‌تر بود. درحالی‌که حسن بن زید سعی داشت ضمن توافق با حکومت‌های محلی گیلان، دیلمان و طبرستان با اتکا به جنگجویان دیپلماتیک به تثبیت موقعیت علویان در طبرستان اقدام کند، محمدبن زید علاوه بر لشکرکشی به مناطق جنوبی طبرستان در پی حذف خاندان‌های کهن طبرستان بود. این مسئله موجب شکل‌گیری اتحادیه‌های سیاسی و نظامی آنان با مخالفان علویان و تضعیف قدرتشان شده بود. سرانجام محمدبن زید در یکی از همین نبردهای سیاسی که با حمایت اسپهبدان طبرستان و حمایت حاکم سامانی بود کشته شد و با مرگ وی دوره علویان بزرگ به پایان رسید (طبری، ۱۳۷۳: ۶۶۶).

تأثیر سیاسی و نظامی دیلمیان در بازتأسیس حکومت علویان

با کشته شدن محمدبن زید و غلبه محمدبن هارون بر طبرستان، سلطه علویان، به‌طور موقت، بر این منطقه برافتاد و طبرستان تحت حاکمیت سامانیان درآمد. محمدبن هارون در سال ۲۸۹ ق، پس از یک سال و شش ماه که از جانب امیر اسماعیل سامانی بر طبرستان حکمرانی کرد، بر او عاصی شد. اما سامانیان توانستند بر طبرستان مسلط شوند و توانستند محمدبن هارون را از طبرستان برانند. هارون مانند دیگر مدعیان قدرت که در هنگام فشار اقوام شرقی به دیلم می‌گریختند، به دیلم و نیروهای رزمی‌اش روی آورد. با این حال نتوانست کاری از پیش ببرد. امیر سامانی نیز با حذف خاطره علویان در طبرستان سعی کرد بزرگان طبرستان را با ایجاد آرامش و بسط عدالت به سوی خود جلب کند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۶۰-۲۵۹؛ طبری، ۱۳۷۳: ۶۷۲۱). با این حال این اقدامات مانع از قیام ناصر اطروش ملقب به ناصر کبیر نشد.

ناصر کبیر در سال ۲۸۹ ق. در دیلمان و گیلان خروج کرد و در حمایت پادشاه دیلم، جستان بن وهسودان قرار گرفت. به نظر می‌رسد هدف پادشاه جستانی از کمک به ناصر کاهش فشار سیاسی و نظامی سامانیان بوده است که در این زمان بخش‌های شرقی دیلم را تحت فشار قرار داده بودند. بهانه ناصر کبیر برای قیام علیه سامانیان، خون‌خواهی محمدبن زید بود. بدنه اصلی سپاه وی نیز جنگجویانی بود که پادشاه جستانی در اختیار او نهاده بود؛ با این حال به دلیل عدالت بسیاری که امیر اسماعیل در طبرستان برقرار کرده بود، اهل آمل چندان روی خوش به علویان و سپاه دیلمی نشان نداده و همگی به سامانیان پیوستند. جنگ در محلی به نام «فلاس» رخ داد و دیلمیان شکست خوردند و جمع زیادی از آنان از جمله دو تن از ملوک گیل و

دیلم به نام‌های کاکلی (پدر ماکان کاکلی) و فیروزان (پدر حسن فیروزان) کشته شدند. با این پیروزی، امیر اسماعیل حکومت طبرستان را به پسر عموی خود عبدالله بن نوح که فردی با فضل و درایت بود سپرد. امیر اسماعیل خیر این پیروزی را کتباً به خلیفه مکتفی رساند. نامه امیر اسماعیل در این باره در دو مسجد جامع بغداد خوانده شد از آنجا که نیروهای دیلمی تنها در قبال دریافت دستمزد و مواجب در سپاه علویان حضور می‌یافتند، چگونه ناصر کبیر توانست نیروی عظیمی از دیلمیان که به گفته مرعشی «هزار بار هزار آدمی» (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۰۲) بودند، جمع‌آوری کند. پاسخ این است که نیروهای دیلمی به دو صورت عامل قدرت علویان بودند: ۱. نیروهایی که تحت امر جستانیان قرار داشتند و به صورت یکپارچه عمل می‌کردند؛ ۲. نیروهایی که در قبال دریافت جیره و مواجب استخدام می‌شدند. از طرف دیگر، ناصر کبیر برخلاف دو تن از داعیان پیشین، بیش از آن که به جنبه سیاسی نهضت توجه کند، به جنبه مذهبی آن توجه داشت. هدف برتر او گسترش اسلام میان گیل‌ها و دیلمیان بود. در واقع، ناصر کبیر را باید بیش از آن که رهبری سیاسی به حساب آورد، رهبری مذهبی دانست که تلاش‌هایش برای تداوم نهضت معطوف به گرواندن دیلمیان به اسلام بود. چنان که پس از احیای مجدد سلسله علویان، از قدرت سیاسی کناره‌گیری کرد و بار دیگر به امور مذهبی پرداخت.

یک سال پس از نبرد فالاس (سال ۲۹۰ ق)، بار دیگر ناصر کبیر و جستان به طبرستان لشکر کشیدند. محمد بن هارون نیز که به دنبال مخالفت با امیر اسماعیل سامانی و شکست از او به دیلمان گریخته بود و به جستان پناه برده بود، با آنان متحد شد. جنگ در محلی به نام «گازر» به وقوع پیوست و چهل روز در جریان بود. ابتدا پیروزی از آن سپاه متحد دیلمی شد و نیروهای سامانی تا مامطیر عقب‌نشینی کردند، اما غلبه نهایی با سامانیان بود. ناصر کبیر و جستان پس از دو شکست متوالی از سامانیان ناچار به دیلمان بازگشتند. ناصر کبیر تا سال ۳۰۱ ق. که موفق به تصرف طبرستان گردید، به تبلیغ اسلام و اجتهاد میان گیل‌ها و دیلمیان مشغول شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۱ / ۴۶۶۴).

نقش دیلمیان در شکل‌گیری و تداوم قیام ناصر کبیر

دوره دوم زندگی سیاسی و مذهبی ناصر و احیای دولت علویان با نقش برجسته جنگجویان دیلمی همراه بود. او پس از شکست در برابر سامانیان، به مدت چهارده سال (از سال ۲۸۷ تا ۳۰۱ ق) با اجتهاد و تبلیغ اسلام در میان گیل‌ها و دیلمیان توانسته بود بستر فرهنگی مناسبی در جهت

آماده‌سازی اذهان مردم برای احیای مجدد حکومت علویان فراهم سازد. در سال ۲۹۸ ق، با حکومت ظالمانه محمدبن صعلوک بر طبرستان، زمینه قیام ناصر کبیر فراهم شد. گیل و دیلم نزد او گرد آمدند و وی را تشویق به قیام کردند.^۶ به دستور وی تمام خراسانیانی که در چالوس حضور داشتند، کشته شدند. سپس، دستور ویرانی دژ چالوس را، که از دوران ساسانیان برای مقابله با دیلمیان ساخته شده بود، صادر کرد و بعد از دو روز به آمل رفت و در سرای حسن بن زید مستقر شد (همان: ۹-۲۶۸). بدین ترتیب، حکومت علویان بار دیگر احیا شد. ناصر کبیر قالب‌های سازمان اجتماعی و سیاسی مرسوم را دگرگون کرد و آن ناحیه را از حالت حکم شرعی «دارالحرب» (سرزمین کفر) خارج ساخت.

زمانی که ناصر کبیر در آمل مستقر شد، عبدالله بن حسن عقیقی در ساری پرچم‌های سفید را به نشانه زیدیه برافراشت و مردم را به بیعت با ناصر کبیر دعوت کرد و با سپاهی فراوان به خدمت او رفت.

زمانی که خیر غلبه ناصر کبیر بر طبرستان به بخارا رسید، امیر احمد بن اسماعیل از شدت ناراحتی از خداوند طلب مرگ کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۶۹). با وجود این، محمد بن عبدالله بن عزیز را جهت بازپس‌گیری طبرستان به آنجا اعزام کرد. در جنگی که در گرفت، غلبه با ناصر کبیر بود. و پس از این پیروزی خواست تا خراجده یک از مردم بگیرد. اما مردم شکایت کردند و او خراج را به همان قرار قدیم گرفت. از سوی دیگر، پس از شکست محمد بن عبدالله بن عزیز، احمد بن اسماعیل خود با لشگری چهل هزار نفره به مقابله با ناصر کبیر شتافت و نیت کرد که خاک طبرستان را با خود به بخارا ببرد. اما در بین راه توسط غلامان خود کشته شد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹-۳۶۸؛ ابن اسفندیار، همان: ۲۷۰). این واقعه به سود ناصر بود چون ممکن بود دولت علویان با این اقدام امیر سامانی نابود شود. بخش اعظم موفقیت‌های سیاسی و نظامی ناصر مرهون تلاش‌های جنگجویان دیلمی بود که با انگیزه‌های گوناگون به سپاه وی پیوسته بودند.

ناصر کبیر پس از غلبه کامل بر طبرستان، پسر عموی خود حسن بن قاسم را به عنوان جانشین پس از خود برگزید و او را بر فرزندان خود ارجحیت داد. سپس، وی را به گیلان و دیلمان فرستاد و دستور داد تا فرمانروایان گیلان و دیلمان را برای اظهار اطاعت به آمل بیاورد. توجه بسیار ناصر کبیر به امور مذهبی و معنوی سبب شده بود تا وی بتواند به درستی از عهده تعهدات مالی که در قبال بزرگان گیل و دیلم داشت، برآید. از طرفی، افزایش قدرت ناصر کبیر سبب نگرانی حکومت‌های بومی گیلان و دیلمان به ویژه جستانیان شده بود. بنابراین، در صدد ضربه زدن به

حکومت علویان برآمدند. از این رو، زمانی که حسن بن قاسم به گیلان رفت، هروسندان بن تیدا، خسرو فیروزین جستان و لیشام بن وردراد تأخیر در پرداخت مبلغ ضمان شده از جانب ناصر کبیر را بهانه کردند و حسن بن قاسم را به قیام علیه ناصر کبیر برانگیختند. حسن بن قاسم پیشنهاد آنها را پذیرفت و همراه گروه مزبور به آمل رفت و ناصر کبیر را دستگیر کرد و به قلعه لارجان فرستاد. این رفتار او مورد قبول مردم آمل واقع نشد و سر به شورش برداشتند. لیلی بن نعمان^۱ سردار مشهور دیلمی که از جانب ناصر کبیر حکومت ساری را برعهده داشت، با شنیدن خبر بازداشت وی به سرعت خود را به آمل رساند. سپس، به سرای حسن بن قاسم رفت و با دشنام و تهدید، او را وادار به آزاد کردن ناصر کبیر کرد. چنین مداخلاتی حاکی از افزایش نقش اقوام گیل و دیلم در امور سیاسی و سرآغازی برای قدرت یابی آنان بوده است. ناصر کبیر پس از آزادی، حسن بن قاسم را به گیلان تبعید کرد. اندکی بعد، با شفاعت فرزندش ابوالحسن احمد، حسن بن قاسم را از گیلان فراخواند و نوه خود، دختر ابوالحسن احمد، را به ازدواج او درآورد و حکومت گرگان را به وی سپرد و پسر دیگرش ابوالقاسم جعفر را همراهش به گرگان فرستاد. ابوالقاسم جعفر که میانه خوبی با حسن بن قاسم نداشت، در طول سفر، از هر فرصتی استفاده می کرد و نامه ای به پدر نوشت مبنی بر این که حسن بن قاسم دشمنی او را در دل دارد. زمانی که ابوالقاسم جعفر و حسن بن قاسم به حدود گرگان رسیدند، با دسته ای از ترکان مواجه شدند. ابوالقاسم جعفر که چنین دید، حسن بن قاسم را رها کرد و بازگشت. حسن بن قاسم که توان مقابله با ترکان را در خود نمی دید، به قلعه گچین در حدود استرآباد که از زمان شاپور دوم ساسانی باقی مانده بود رفت و سراسر زمستان را در آنجا محصور شد. در نهایت، طاقت حسن بن قاسم به پایان رسید و با تنی چند از یارانش از قلعه بیرون آمد و خود را بر لشکر ترکان زد و توانست خود را به سلامت به آمل برساند؛ اما به دلیل اختلاف با ابوالقاسم جعفر چنین مصلحت دید که به گیلان برود. در این زمان، ناصر کبیر از امور سیاسی کناره گیری کرد و تنها به امور مذهبی پرداخت. سرانجام، ناصر کبیر در بیست و پنجم شوال سال ۳۰۴ از دنیا رفت (مرعشی، ۱۳۶۳: ۸-۳۰۷؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵-۲۷۲).

پس از مرگ ناصر کبیر جانشینان وی با اتکا به نظامیان دیلمی وارد منازعات خانوادگی شدند. در این میان برخی از خاندان های کهن دیلمی و گیل برای تضعیف قدرت سیاسی و مذهبی علویان بر آتش رقابت آنها افزودند و با این اقدام موفق به تضعیف کامل علویان بزرگ شدند. در نتیجه ضعف و فروپاشی سیاسی و نظامی علویان، از درون تشکیلات آنان نخست

دودمان‌های زیاری و بعدها بویه‌ها برآوردند و با استفاده از تجربه‌های علویان توانستند بر بخش‌های بزرگی از جهان اسلام مسلط شوند.

نتیجه

با توجه به تحقیقات انجام‌گرفته درباره نقش و کارکرد سیاسی و نظامی علویان با دودمان‌های اقوام گیل و دیلمی‌توان به این نتیجه رسید که علویان و دیلمیان به سبب اشتراک منافع و اهداف سیاسی به یکدیگر روی آوردند. این که کدام گروه از نتیجه همکاری سود جستند، بسیار دشوار است. هریک از این دو نیرو نقش و کارکرد متقابل نسبت به یکدیگر و در برابر حاکمان شرقی ایران و عباسیان ایفا کردند؛ زیرا وجود زمینه تنفر عمیق و بی‌زاری از نهاد خلافت و درازدستی و تعدی عوامل و کارگزاران حکومت محلی طاهریان خراسان در این نواحی، سبب شد که مردم طبرستان غربی، گیل و دیلم به تدریج با دعوت و حمایت از سادات علوی، به دنبال کم کردن فشار آنها بر مردم و دودمان‌های کهن این پهنه برآیند. حکومت‌های محلی منطقه به تنهایی نمی‌توانستند در برابر فشارهای روزافزون عباسیان و حاکمانشان مقاومت کنند. آنان برای حفظ و بقای خود گاهی به این حکومت نوپا یاری می‌رساندند و گاه با مخالفان آنان همدستی و همکاری می‌کردند.

تشکیل حکومت نوپای سادات علوی طبرستان از سوی حاکمان طبرستان غربی و دیلم ایزاری سیاسی و نظامی برای کم کردن فشار خارجی بود، هرچند در گام بعد علویان موفق شدند با تکیه بر رزمندگان دیلمی که چندان اعتقادی هم به سادات نداشتند، نخستین حکومت سادات شیعی زیدی را در شمال ایران تأسیس کنند. تشکیل این حکومت در راستای مخالفت با عباسیان و طاهریان و دیگر حاکمان غیرطبری و دیلمی بود که از سنگینی مالیات تحمیل‌شده به‌سویه آمده بودند و از سوی دیگر هر روز تهدیدی جدی در برابر دودمان‌های کهن و باستانی طبرستان و دیلم بودند.

مهم‌ترین پیامدی که تشکیل حکومت سادات علوی در طبرستان به همراه داشت، چنانچه طعم شیرین حکومت به کام سپاه مزدور و سرداران محلی گیل و دیلم بود. علویان با این سپاهیان دیلمی به موفقیت‌های درخشانی دست یافتند و از سوی دیگر دیلمیان نیز با توجه به نبرد مداوم علویان با دشمنان خود در نبردها آزموده شده و علاوه بر جنگاوری، اندک‌اندک وارد دنیای سیاست شده و توانستند پس از ضعف و زوال علویان دولت‌های قدرتمندی در جهان اسلام نظیر زیاریان و بویه‌ها تأسیس کنند.

یادداشت‌ها

۱. علاوه بر کتاب‌هایی که بخش‌هایی از آنها به علویان اختصاص داده شده است، مقاله‌های زیر با رویکردهای متفاوت به علویان پرداخته‌اند: رابطه حکومت‌های محلی گیلان، دیلمان و طبرستان با علویان (۲۵۰-۳۱۶ ه.ق) (گلیجانی مقدم و دیگران، ۱۳۹۰)، واکاوی شخصیت المؤید بالله علوی (شورمیح، ۱۳۹۲).
۲. یعقوبی این واقعه را در سال ۲۴۹ ق ذکر کرده است (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/ ۵۲۹).
۳. براساس گزارش ابن‌رسته، رویان در روزگاران گذشته از بلاد دیلم بوده است که پس از تصرف آن توسط عمر بن علا ضمیمه طبرستان گردید (ابن‌رسته، ۱۳۸۰: ۱۷۷).
۴. گردیزی خروج حسن بن زید را در سال ۲۵۱ ق ذکر کرده است (گردیزی، ۱۳۴۷: ۳۰۳).
۵. نسب خورشید مشخص نیست. برخی او را پسر و جانشین وهسودان می‌دانند که چندی حکومت نمود و آن‌گاه نفوذ وی میان دیلمیان توسط حسن بن زید تضعیف شد. سپس، حسن بن زید جستان بن وهسودان را جانشین او کرد.
۶. براساس گزارش ابن‌اثیر، ناصر کبیر مردم دیلم را علیه محمد بن صلوک شوراند و مردم نیز دعوت او را پذیرفتند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۱۱/ ۴۶۶۴).

منابع

- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۳)، الکامل فی التاریخ، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ابن‌اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، ج ۱ و ۲، تهران: کلاله‌ی خاور.
- ابن‌رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵)، الاعلاق النقیسه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، المسالک والممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۸۵)، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم المظفر، الطبعة الثانية، قم: دارالکتاب.
- الشامی، فضیلت (۱۳۶۷)، تاریخ زبیده در قرون دوم و سوم هجری، ترجمه سید محمد ثقفی و علی‌اکبر مهدی‌پور، شیراز: دانشگاه شیراز.
- پناهی، عباس (۱۳۸۹)، دیلم خاصه، قم: انتشارات آیین احمد.
- پناهی، عباس (۱۳۹۳)، سیرتاریخی دین و مذهب در گیلان، رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۳)، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۱۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۴)، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ج ۱۴، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۳)، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ج ۱۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران: توس.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۴۷)، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گیلانی، ملاشیرعلی (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لاهیجانی، حاج شیخ محمد مهدوی سعیدی نجفی (بی‌تا)، سادات متقدمه گیلان، بی‌جا، بی‌نا.
- مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به‌اهتمام برنهارد دارن، مقدمه: یعقوب آژند، تهران: گستره.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱) احسن التقاسیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۱ و ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- یعقوبی، ابن‌واضح احمد بن ابی‌یعقوب (۱۳۸۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج نهم، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلیجانی مقدم، ندا، اللهیار خلعتبری، فاطمه جان احمدی (۱۳۹۰) «رابطه حکومت‌های محلی گیلان، دیلمان و طبرستان با علویان (۲۵۰-۳۱۶ ق)»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، دوره جدید، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۱۱ (پیاپی ۹۵)، ص ۱۱۹
- شورمیچ، محمد (۱۳۹۲)، «واکاوی شخصیت المؤید بالله علوی»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی قم، شماره ششم، تابستان ۹۲، ص ۸۳-۹۶